

مدت: ۳۳ دقیقه

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقيه الله فى الارضين ارواحنا فداء و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةَ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ الَّتِي أَنْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ الثَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ الْلِوَاءِ وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلَائِكَةِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا صَلَوةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقْرِ بِهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلِغَهُمْ عَنَّا فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

سخن در این بود که ما گفتیم در سه مطلب باید بحث کنیم اسباب تملک، اسباب تملیک و اسباب ازاله‌ی ملک. گفتیم بعضی فرمودند که این نیاز به بحث جدید ندارد، همان ادله‌ای که با او اثبات کردیم اعتراف شارع را به شخص اعتباری همان کفایت می‌کند و چون از این امضاء شارع و پذیرش شارع شخص اعتباری را که فرض این است که شخص اعتباری مؤسسين آن، بوجود آوردندگان آن در آن تعبیه کردند که می‌تواند تملیک کند به همان اسبابی که شخص طبیعی می‌تواند تملیک کند و می‌تواند تملک کند به همان اسبابی که شخص طبیعی می‌تواند تملک کند غیر از ارث مثلاً و هم‌چنین اعراض می‌تواند بکند به همان شکلی که شخص طبیعی می‌تواند اعراض کند. وقتی خود مؤسسين، بوجود‌آورندگان شخص اعتباری در اساسنامه مفروض‌شان این است که چنین فرد اعتباری‌ای را دارند ایجاد می‌کنند خب وقتی شارع می‌آید این را می‌پذیرد معنایش این است که با همه‌ی همین خصوصیات دارد می‌پذیرد، و الا اگر نه بگوید من قبول ندارم این اسباب تملیک را در این جا یا تملک را در این جا، پس یک شخص دیگری را دارد اعتبار می‌کند بوجود می‌آورد، نه امضاء دارد می‌کند همان که عندالعقلاء هست. آن وقت این که شارع یک شخص جدیدی را دارد اعتبار می‌کند دلیل می‌خواهد ما چنین دلیلی نداریم دلیل ما عمومات و اطلاعات است که همین شخص‌های متعارف در خارج را می‌گیرد. این اشکال بود. و فرمود «و هذا و الکلام غیر تام» اما این سخن تام نیست «فلا يستلزم الاعتراف بالشخص الاعتباری قبول جميع صلاحياته»

نه ملازمه‌ای نیست و ممکن است شارع شخص اعتباری را بپذیرد اما همه‌ی صلاحیت‌هایی را که در اساسنامه‌ها یا عندالعقلاء و این‌ها برای شخص اعتباری است نپذیرد. خب برای این مسأله که این استلزام وجود ندارد «ذُکرت عدۀ وجوه لذلک» برای این عدم استلزام اعتراف به قبول جمیع صلاحیات وجوهی ذکر شده. «الوجه الاول: ینشأ الشخص الاعتباری بواسطة مؤسسیه تارۀ مع لحاظ صلاحیات معینۀ، کإنشاء مؤسسۀ مالیۀ للتجارۀ و تارۀ مع لحاظ عدم صلاحیات معینۀ» می‌فرمایند که شخص اعتباری انشاء می‌شود و خلق می‌شود بواسطه‌ی مؤسسانش، تارۀ با لحاظ یک صلاحیات معینه، یعنی می‌گویند این مثلاً شرکت می‌تواند این چیزها را بوجود بیاورد، این کالاها را بوجود بیاورد، این کالاها را می‌تواند مثلاً صادر کند یا امثال ذلک. مثل انشاء مؤسسه‌ی مالی‌ای برای تجارت کردن «و تارۀ مع لحاظ عدم صلاحیات معینۀ کإنشاء مرکز خیری لا یحق له القیام بالأعمال الاقتصادیۀ» یک‌بار هم ممکن است یک شخص اعتباری‌ای را انشاء کنند بوجود بیاورند با لحاظ نمودن عدم صلاحیات مشخصه و معینه‌ای، می‌گویند این کارها را نباید بکند «کإنشاء مرکز خیری» که «لا یحق له القیام بالأعمال الاقتصادیۀ» مثلاً یک فرض کنید مؤسسه‌ی مالی یا بانک قرض‌الحسنه درست می‌کنند می‌گویند فقط حق قرض دادن داری اما کارهای اقتصادی نمی‌توانی بکنی یا این صندوق کارهای اقتصادی نمی‌تواند بکند یا دیروز عرض می‌کردم یا اگر می‌گوید کارهای اقتصادی می‌توانی بکنی این بخش از کارهای اقتصادی را می‌توانی انجام بدهی اما آن کار را نمی‌توانی انجام بدهی، تجارت‌های خاصی را می‌گوید می‌توانی انجام بدهی ...

س: ...

ج: حالا روشن، تتمه‌ی کلام هم گفته بشود.

پس بنابراین تارۀ با صلاحیات معینه است، تارۀ عدم یک صلاحیاتی را در نظر می‌گیرد و تارۀ یعنی تارۀ ثالثه «لا بشرط الصلاحيۀ المعینۀ» یک مرکزی را درست می‌کنند یک امر اعتباری را درست می‌کنند اما لا بشرط از این صلاحیات است، یعنی نه وجودش را نه عدمش را هیچ‌کدام را معین نمی‌کنند لا بشرط است، اگر خواست انجام می‌دهد خواست انجام نمی‌دهد. مثل انشاء «مرکز خیری من دون أخذ الأعمال الاقتصادیۀ کجزء من» صلاحیاتش «ولا» منع آن مرکز خیریه «عنها» از آن اعمال اقتصادی. نه می‌گویند این کار را باید بکنی جزء صلاحیاتش است، نه منع می‌کنند، فقط می‌گویند ما چنین جای خیریه‌ای را درست کردیم. «بل أوجدوه لا بشرط الأعمال الاقتصادیۀ» بلکه آن مرکز خیری را ایجاد کردند لا بشرط

اعمال اقتصادی، نسبت به اعمال اقتصادی لا بشرط است «بل ربما ینشئونه غَفلاً عن هذه الجهة» خب گاهی توجه دارند و بنحو لا بشرط است، گاهی اصلاً توی ذهنش نیامده چنین چیزهایی، افراد این مرکز را درست می‌کنند اصلاً توی ذهن‌شان نیست این امور و «بل ربما ینشئونه غفلاً» در حالی که غفلت دارند از این جهت که آیا این امور اقتصادی انجام بدهد؟ ندهد؟ منع بکنند؟ نکنند؟ «كما یُشاهد ذلک فی موارد الوقف، فالواقف یوقف مکاناً للحسینیة، من دون أن یلتفت أو یفطن إلى صلاحیة بیع و شراء أموالها» خب گاهی یک واقفی می‌آید یک مثلاً چیزی را برای یک حسینی‌ای مثلاً وقف می‌کند، گاهی آدم متوجهی است خودش سوابق دارد در این امور حواسش هست در خود وقف قرار می‌دهد که آقا این را من وقف کردم برای این‌جا اما اگر مثلاً فلان‌طور شد کار لازم‌تری بود می‌توانید این را بفروشید خرج آن کار بکنید، خودش دارد می‌گوید. خدا رحمت کند آقای ابن‌الرضا در خوانسار، ایشان خیلی خب مدرسه‌های مهمی ساخته و این‌ها؛ ایشان یک وقتی می‌گفت بعضی از اهل خیر یک پولی در اختیار من قرار دادند و این‌جوری گفتند گفتند اگر یک جایی را ساختی بعد از ساختن فهمیدی اگر آن‌جوری بود بهتر بود، این پول ما برای این است که آن را خراب کنی آن‌جوری بسازی. یعنی یک آدم‌هایی هستند این‌جور نکته‌سنج و توجه دارند که خب اگر یک جایی ساخته شد حالا می‌گوید این پول برای این است که اگر ساخته شد بعد از ساختن، آدم گاهی بعد از ساختن توجه می‌کند که مثلاً اگر آن‌جوری بود بهتر بود، این پول برای این است که بتوانی این‌جا را خراب کنی مثلاً آن‌جوری بسازی. حالا این توجه دارد می‌گوید من این را وقف کردم و در این شرایط می‌توانی تعویض کنی تبدیل به احسن بکنی. اما یک کسی اصلاً غافل از این حرف‌ها است فقط می‌آید وقف می‌کند، هیچ این چیزها در ذهنش نیست. حالا این مؤسسين امور اعتباری هم همین‌جور هستند، گاهی غفلت دارند از این امور، فقط می‌آیند این‌جا را این شخص اعتباری را تأسیس می‌کنند و به این جهاتش توجه ندارند، گاهی نه توجه دارند. بله «كما یُشاهد ذلک فی موارد الوقف، فالواقف یوقف» مکانی را برای حسینی بدون این‌که التفات داشته باشد یا این‌که تفطن پیدا کند به صلاحیت به بیع و شراء اموال آن وقف و آن‌که برای حسینی است، اموال آن، اموالها برمی‌گردد به حسینی که درحقیقت چون وقف که می‌کند می‌شود جزء اموال حسینی «و بهذا یستطیع المتولی أن یبیع أو یشتري لها أموالاً» و چون این‌چنینی است این چیزها در نظرش نبود فلذاست که استطاعت پیدا می‌کند و توانایی پیدا می‌کند متولی که بفروشد یا بخرد برای آن حسینی یک اموالی را با همان چیزی که او مثلاً

وقف کرده. «و فی الصنف الأخير، لو أقدم الشخص الاعتباری علی ممارسۀ أعمال اقتصادیۀ مثلاً، فعدم اكتسابها للمشروعیۀ من قبل الشارع لا ینافی إمضاء وجود ذلك الشخص و لا الاعتراف به و علی هذا الفرض و جب البحث عن مشروعیۀ أسباب المملکیۀ.» خب حالا ما سه قسم درست کردیم دیگر. سه قسم چی شد؟ قسم اول صلاحیاتی برایش معین می‌شود؛ قسم دوم این است که منع از بعض صلاحیات بشود؛ قسم سوم لا بشرط است، نه آن طرف ذکر شده نه این طرف ذکر شده. خب حالا در این قسم سوم این آقای مؤسسين اصلاً حواس‌شان نبوده غافل بودند، همین‌جوری آمدند یک مؤسسه‌ای درست کردند به این جهاتش توجه نداشتند. آیا این‌جا شارع اگر این مؤسسه را قبول کرد و ما فهمیدیم از راه اطلاعات و عمومات فهمیدیم که شارع اعتراف به این مؤسسه کرده، برای این‌که بعضی چیزها که قدر متیقن است مسلم است، خب مثلاً فرض کنید بالاخره این جایی که این امر خیری که آمدند این‌ها درست کردند بالاخره وام دادند که مثلاً قدر مسلمش است دیگر، آمدند صندوق وام درست کردند، بانکی برای قرض‌الحسنه درست کردند، این که مسلم است. خب اطلاعات و عمومات قرض‌الحسنه این را می‌گیرد یا نمی‌گیرد؟ می‌گیرد، اطلاعات و عمومات قرض‌الحسنه این را می‌گیرد. وقتی گرفت آن اطلاعات گفتیم به دلالت التزام دلالت می‌کند بر این‌که پس شارع اعتراف به این، چون اگر وام‌دهنده نباشد وام برای چیه؟ اگر خودش را قبول نکردی وامش را قبول می‌کنی؟ خودش را قبول نکردی که وجود دارد پس وامش را چه جور قبول داری می‌کنی؟ پس این‌که شارع می‌فرماید الان قبول می‌کند بحسب اطلاعات و عمومات، ما وقتی فهمیدیم که شارع مقدس این وام را تجویز فرموده است قبول فرموده است که الان این پول که وام گرفته دارد می‌شود این می‌شود مال وام‌گیرنده و بر وام‌گیرنده بحسب آن اطلاعات و عمومات لازم است که اگر مأجل است تا اجل رسید باید بیاید بپردازد، اگر مأجل نیست هروقت آن بانک تقاضای پرداخت را کرد باید بپردازد. خب پس از همین می‌فهمیم که شارع اعتراف کرده به این شخص اعتباری. چون معنا ندارد اعتراف نکند به این شخص و بگوید وام دادنش درست است، خب وام دادن کی؟ چیزی که وجود ندارد به نظر شما؟ پس این دلالت التزامیه درست می‌شود. اما الا همین سؤال هست که خیلی خب این‌جا درست است، حالا اگر رفت کار اقتصادی کرد، رفت بیع و شراء کرد، اجاره داد، این‌ها چی؟ پس ملازمه ندارد که ما اعتراف شارع را به این شخص اعتباری را از آن ادله بفهمیم اما در عین حال شک کنیم که آیا همین جایی که این مؤسسين آمدند درستش کردند برای

قرض دادند اما دیگر توی ذهن‌شان نبوده غافل بودند که حالا بیاید یک کارهای اقتصادی هم بکند، در اثر کار اقتصادی استفاده‌هایی بکند بر سرمایه‌ی آن صندوق افزوده بشود بتواند وام بیشتر بدهد مثلاً، یا بتواند کارمندهایی که می‌گیرد حقوق بهتری به آن‌ها بدهد که آن‌ها نروند جاهای دیگر بیایند این‌جا کار بکنند مثلاً، خب این احتیاج دارد به این‌که ما بحث بکنیم ببینیم ادله می‌تواند این را بگیرد، این قسمت را هم بگیرد یا نگیرد. پس بنابراین با این‌که اعتراف را اثبات کردیم اما در عین حال نمی‌توانیم بگوییم که شارع بقیه‌ی کارها را هم قبول کرده یا نه، الا این‌که برویم ادله‌اش را ببینیم طبق آن ادله بالاخره این‌جا را شامل می‌شود یا شامل نمی‌شود. «و فی الصنف الاخیر» صنف اخیر این بود که لا بشرط باشد یعنی غافل هستند و این‌ها «لو أقدم الشخص الاعتباری» بر ممارست نمودن و مباشرت نمودن اعمال اقتصادی و انجام اعمال اقتصادی مثلاً «فعدم اكتسابها للمشروعیه» عدم اکتساب این اعمال اقتصادی برای مشروعیت از قبل شارع، یعنی اگر شارع نپذیرد و مشروعیت ندهد به این اعمال اقتصادی، این «لا ینافی إیمضاء وجود» آن شخص و منافات ندارد با اعتراف به آن شخص، نه اعتراف کرده به اصلش اما می‌گوید تو حق این کارها را نداری «علی هذا الفرض وجب البحث عن مشروعیه أسباب المملکیه». روی این فرض که قسم سوم شد بنابراین بحث از اسباب مشروعیت، از مشروعیت اسباب ملکیت یک بحث درستی است و آن ما را بی‌نیاز از این نمی‌کند. این به خدمت شما عرض شود که مورد اول.

س: ...

ج: وقتی لا بشرط باشد ممکن است بگویند چه عیب دارد؟

س: ...

ج: نمی‌دانیم ...

س: ...

ج: نمی‌دانیم شما دلیل باید اقامه بکنید ...

س: ...

ج: نه ببینید صحبت این است که شما برای این هم باید دلیل اضافه اقامه کنید ولو دلیل‌تان این باشد که مثلاً سیره‌ی عقلاء بر این است که در این صورت می‌گویند این حق دارد، شارع این سیره در مرئی و منظرش بوده ردع نفرموده ولی بالاخره باید دلیل اقامه بکنید ولی ملازمه که ندارد که درست؟

س: ...

ج: شارع چی را قبول کرده؟

س: ...

ج: ما به این اندازه فهمیدیم شارع قبول کرده، از آن ادله گفتیم توضیح دادم از این ادله فهمیدیم که، مثلاً آن‌ها برای چی آمدند درست کردند این‌جا را؟ آن‌ها برای قرض دادن درست؟ بانک قرض‌الحسنه درست کردند، صندوق قرض‌الحسنه درست کردند و از بقیه‌ی امور غافل بودند اصلاً، توی ذهن‌شان نبوده که این‌ها بیایند کار اقتصادی هم بکنند، توی ذهن‌شان نبوده. حالا شارع خب مسلم ادله‌ی قرض‌الحسنه این‌جا را هم می‌گیرد، چون واژه‌ی قرض که صادق است و درست است بگوییم اقرض یعنی البانک یا اقرضت من البانک، این‌که درست است، پس ادله‌ی داله‌ی بر صحت قرض و این‌که شما با قرض مالک می‌شوید و ذمه‌ات مشغول می‌شود به مثل یا قیمتش برای مُقرض و قرض‌دهنده این را می‌گیرد، ما از دلالت التزام این می‌فهمیم که شارع آن اعتراف به آن صندوق یا آن مؤسسه یا آن بانک قرض‌الحسنه کرده، چرا؟ برای این‌که قرض دو طرف دارد، نمی‌توانیم بگوییم من قرض را قبول دارم مشروع است اما آن را قبول ندارم که وجود دارد، خب اگر وجود ندارد چه جور قرض داده؟ پس چون مثبتات امارات حجت است به دلالت التزام از این می‌فهمیم که آن را قبول کرده. خب حالا این را قبول کرده پس اصل قبول او از اطلاعات ادله‌ی چیز فهمیدیم، اما حالا می‌تواند کار اقتصادی بکند یا نه؟ این چی؟ این که می‌تواند کار اقتصادی بکند یا نه اول الکلام است و ملازمه هم ندارد که شارع آن اعترافی که ما به دست آوردیم از آن ادله، آن اعترافی که به دست آوردیم که لازمه‌ی آن ادله بود آن اعتراف مستلزم این نیست که پذیرفته باشد که شما می‌توانید کارهای دیگر اقتصادی و کارهای اقتصادی هم انجام بدهید. بله شما می‌توانید، پس دلیل می‌خواهد ولو آن دلیل شما چی باشد؟ این باشد که این جور جاهایی که یک شخص اعتباری درست می‌شود عقلای عالم سیره‌شان بر این باشد که ولو در اساسنامه و فلان و این‌ها نگفتند تو کارهای اقتصادی می‌توانی بکنی اما آن‌ها حق می‌دهند به این که او این کارهای اقتصادی را بکند و این در مرئی و منظر معصوم باشد مثلاً ردع نفرموده باشد. این خودش می‌شود دلیل شرعی برای این‌که، پس می‌شود یک دلیلی دیگر، باید دلیل باید اقامه بکنید، حالا این دلیل درست است یا درست نیست مطلب آخر.

«الثانی: يعتبر العقلاء بعض الصلاحيات للشخص الاعتباری بعد تأسيسه إذا لم يشترط عدمه فی نظامه الأساسی، و إن لم يعتبرها المؤسسون، كما لو كان الغرض من تأسيس شركة إنتاج السيارات و لكن العقلاء يعطونها صلاحيات أخرى كاستيراد قطعات السيارات الاحتياطية و بيعها للشركات الأخرى.» می فرمایند که خب ما می بینیم در بین عقلاء این جور چیزی وجود دارد که یک امر اعتباری را مثلاً یک شرکتی را تأسیس می کنند، در موقع تأسیس آن شرکت یک صلاحیتی را برای او ندیده بودند اما بعداً به فکرشان می آید که یک صلاحیتی را اضافه بکنند. مثلاً مثال می زنند فرض کن یک شرکت خودروسازی است خب این برای این درست کرده بودند که خودرو تهیه بکنید یعنی بسازد و بفروشد، اما دیگر توی آن این را ندیده بودند که مثلاً شما شرکت خودروسازی این قطعاتی که از خودروهایی که مثلاً فرض کن تصادف می کند چه می کند فلان از آن قطعاتش را بخرید و کسانی که حالا لازم دارند این قطعات را به آن ها بفروشید و به آن ها بدهید، یعنی یک چنین معامله ای هم الان که اول کار که آمدند این شرکت را تأسیس کردند چنین مطلبی توی ذهن شان نبوده، حالا آمدند این صلاحیت را هم قرار دادند، اضافه کردند، خب در این جا ایشان می فرمایند که آن موقع که شارع این شخص اعتباری را امضاء کرده که چنین چیزی در آن نبود آن اطلاقات و عمومات، الان آمده این را اضافه کرده آیا این ها وقتی آمدند اضافه کردند آیا این جا این قبول است یا شارع ممکن است بفرماید که نه، همانی که اول بوده، ملازمه ای ندارد دلیل می خواهد. می فرمایند «يعتبر العقلاء بعض» صلاحيات را برای شخص اعتباری بعد از تأسیس آن «إذا لم يشترط» البته وقتی که شرط نشده باشد آن بعض صلاحیات شرط نشده باشد عدم آن بعض صلاحیات در نظامنامه ی آن امر اعتباری «و إن لم يعتبرها المؤسسون» اگر چه آن صلاحیات را خود مؤسسه های اولی هم اعتبار نکرده باشند، اما عقلاء بعد از تأسیس می گویند چنین کارهایی هم خوب است شما انجام بدهید «كما لو كان الغرض من تأسيس شركة إنتاج السيارات» مثل این که غرض از تأسیس شرکت ساختن سیارات و خودروها این «كما لو كان الغرض من تأسيس شركة إنتاج السيارات» انتاج سیارات خبر آن کان هست، مثل این که غرض از تأسیس یک شرکتی انتاج سیارات باشد «و لكن العقلاء يعطونها» به آن شرکت صلاحیات دیگری را که خود مؤسسين اصلاً آن ها را قرار ندادند «كاستيراد قطعات السيارات الاحتياطية و بيعها للشركات الأخرى» مثل برگرداندن قطعات سیارات احتیاطی را و فروختن آن قطعات را به شرکت های دیگر. «و حين يُمضى الشارع ذلك الشخص

الاعتباری، فالمتفاهم عند العرف أنه أمضى الصلاحيات التي اعتبرها العقلاء، و ليست الصلاحيات التي اعتبرها المؤسسون وقت الإنشاء» در این جا متفاهم نزد عرف این است که شارع وقتی امضاء می کند شخص اعتباری را، این امضاء می کند آن صلاحیاتی هایی را که عقلاء اعتبار می کنند برای آن شخص اعتباری درحالی که این از آن صلاحیاتی نیست که خود مؤسسون در وقت انشاء آنها را اعتبار کرده باشند. «فحينئذ إن لم يمض الشارع قسماً من هذه الصلاحيات العقلائية، فهو لا يعني إنشاء شخص جديد آخر مغاير لما أنشاء المؤسسون» این جا اگر شارع امضاء نکند یک قسم و بخشی از این صلاحیاتی عقلائی را، این معنایش و بازگشتش به این نیست که انشاء نموده است شارع یک شخص جدیدی را که مغاير است با آن که مؤسسون انشاء کردند آن را، توجه فرمودید؟ چون خود مؤسسین که شرط نکردند، عقلاء آمدند گفتند اگر شارع بگوید نه حالا که مؤسسون نگفتند نه نکنید من قبول ندارم، خب این جا که شخص جدیدی را نیامده شارع انشاء بکند، چون توی کلام آن لا يقال آن مستشکل چی می گفت؟ می گفت اگر شارع آن صلاحیاتی را نپذیرد بعضی اش را قیچی بکند پس این غیر از آنی است که آنها تأسیس کردند می شود یک چیز جدیدی ...

س: ...

ج: این جایش را دقت کنید.

حرف آن لا يقال چی بود؟ حرف لا يقال این بود دیگر، می گفت اگر شارع نیاید عین آنی که مؤسسین گفتند بپذیرد و بعضی از صلاحیاتی که آنها قرار دادند قیچی بکند پس آن امر اعتباری ای که آنها تأسیس کردند شارع قبول نکرده، خودش دارد یک امر اعتباری جدیدی احداث می کند. این جور که ما داریم فرض می کنیم مؤسسین آمدند گفتند چی؟ گفتند این شرکت فقط چکار کند؟ خودرو بسازد بفروشد، کار دیگری نگفتند. مردم، عقلاء می آیند می گویند بابا حالا که شما این کار را می کنید آن کار را هم بکنید، این کاری که مؤسسین برایش قرار ندادند، این ها می گویند خب این کار هم مناسب کار شما است، شما هم این کار را بکنید، حالا که، حالا شارع بگوید من قبول ندارم، وقتی مؤسسین فقط گفتند برای این کار شما نباید تعدیه بکنید، آیا شارع دارد شخص اعتباری جدیدی را احداث می کند؟ نه، چون آن که مؤسسین احداث کردند بدون این ها بودند، شارع هم همان را قبول می کند می گوید این هایی که عقلاء اضافه می کنند من می گویم نه ...

س: ...

ج: بله؟ خیلی جواب درستی است ...

س: ...

ج: اغیار، همین دارد ایشان می گوید.

پس اشکال آن شخص چی بود؟ اشکال این بود که اگر شارع قبول نکند این غیر از آن می شود که آن‌ها، می گوید آقا در این صورت غیر از آن نمی شود، این‌ها عقلاء آمدند اضافه کردند درست؟ خود آن‌ها؛ مؤسسینی که ایجاد کردند این شخص اعتباری را، آن‌ها که نگفتند یک چنین حرفی را، پس شارع یک فرد جدیدی را احداث نمی کند بلکه همانی که آن‌ها انشاء کردند دارد همان را قبول می کند «فهو لا یعنی إنشاء شخص جدید آخر مغایر لما أنشاه المؤسسون و الدلیل یُعیّن حدود تلك الصلاحيات» دلیل تعیین می کند حدود و ثغور آن صلاحیاتی را که برای آن شرکت وجود دارد «فلذلك ینبغی البحث حول مشروعیة الأسباب المختلفة لكسب المال و نقله و زواله». بنابراین سزاوار است بحث نمودن حول مشروعیت اسباب مختلفه‌ای که آن اسباب مختلفه برای کسب مال است که می شود تملک و نقلش که می شود تملیک و زوالش که می شود از بین بردن که سه تا بحث بود دیگر. بحث تملک، بحث تملیک، بحث زوال، پس باید از این بحث بکنیم در این مورد هم.

مورد سوم: «إذا فرض أن المؤسسين اعتبروا له صلاحيات فيمكن للشارع أن يعتبر بعض هذه الصلاحيات دون بعض و لا یوجب ذلك کون اعتباره تأسیساً، بل هو إمضاء فی الجملة» حالا صورت سوم این است که این‌ها آمدند یک شرکتی درست کردند یا یک امر اعتباری دیگری غیر از شرکت درست کردند یک صلاحیاتی برای او تعریف کردند در اساسنامه و امثال ذلك. حالا اگر شارع بعضی از این‌ها را نپذیرفت فرضاً آیا معنایش این است که آن شخص اعتباری که آن‌ها انشاء کردند نپذیرفته؟ یک شخصیت اعتباری دیگری را دارد انشاء می کند خودش؟ یا نه این که گفته می شود بخشی از آنی که آن‌ها گفتند پذیرفته، بخشی را پذیرفته. پس این، این هم می شود بخشی را پذیرفته بخشی را نپذیرفته، این قابل تصویر است، پس بنابراین حالا که این قابل تصویر است پس ما باید بحث کنیم که آیا شارع در مورد این امور اعتباریه‌ای که عقلاء دارند بحسب ادله‌ی شرعیه فحص کنیم بحث کنیم که آیا شارع مقدس اسباب تملیک، همه‌ی اسباب تملیک را در مورد او قبول کرده یا نه؟ یا بعضی‌اش را قبول کرده؟ همه‌ی اسباب

تملك را قبول کرده یا بعضی‌اش را قبول کرده؟ یا مسأله‌ی اعراض را این‌جا قبول کرده یا قبول نکرده؟ پس جای این بحث هست چون امکان این‌که فی الجمله قبول کند که وجود دارد، وقتی وجود دارد پس جای این بحث هست. «اذا فرض» این‌که مؤسسين اعتبار کردند برای امر اعتباری صلاحیات ویژه‌ای را «فیمکن للشارع أن يعتبر بعض هذه الصلاحيات دون بعض» را، و این‌که بعضی را بپذیرد بعضی را نپذیرد «لا یوجب ذلك كون اعتباره تأسيساً» این‌که اعتبار شارع خودش یک تأسیسی باشد نه امضاء باشد «بل هو إمضاء فی الجملة» بلکه این تأسیس نیست بلکه امضاء فی الجملة‌ای است که آن‌ها انجام دادند. «نظیر ما إذا أنشأ المتعاملان معاملةً مشروطةً بشرط فاسد و حکم الشارع بصحة العقد، دون الشرط، فإنه لا یخرج عن كونه إمضاءً.» مثلاً فرض کنید که بایع و مشتری آمدند یک فرشی را فروخته بایع به مشتری و گفته به شرط این‌که مثلاً فلان کار حرام را انجام بدهی، مثلاً فرض کنید مال فلانی را بدزدی برای من بیاوری، این غصب بکند، خب در این‌جا می‌گوییم شرط فاسد است اما اگر شارع، حالا آن‌ها این‌جوری معامله کردند، اگر شارع آمد گفت که من معاملات را قبول دارم شرط فاسد مفسد نیست شرط بیخود است، آیا در این‌جا معنایش این است که شارع تأسیس کرده این مشروعیت این بیع را؟ یا نه امضاء کرده، این بیع عقلانی است شارع امضاء کرده، خب یک بخشی‌اش را نپذیرفته یک بخشی‌اش را پذیرفته. شرطش را نپذیرفته مشروطش را پذیرفته. این‌جا هم همین‌جور می‌شود. می‌فرمایند که «نظیر ما إذا أنشأ المتعاملان» معامله‌ی مشروطه‌ی به شرط فاسد را و حکم بنماید شارع به صحت عقد دون شرط این «فإنه لا یخرج عن كونه إمضاءً.» دیگر مورد چهارم می‌ماند برای بعد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان.